

نشریه علمی - پژوهشی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال یازدهم، شماره چهل و یکم، بهار ۱۳۹۸، ص ۱۳۱ - ۱۶۰

بررسی مضامین عیاری، جوانمردی و تعلیمی در رمان شمس و طغرا

دکتر محمد مجوزی* - سمیه شاهگلی**

چکیده

شمس و طغرا یکی از متون پهلوانی و تعلیمی است که در عصر مشروطه نگارش یافته است. در این کتاب، اشاره به خصلت‌های عیاری و توصیف قهرمان داستان با این ویژگی‌ها در دوره استبدادزده و به دور از اخلاق عصر حاکمیت ایلخانان مغول، قابل ملاحظه و اهمیت است. عیاران یکی از گروه‌های اثرگذار در ایران هستند که فضای خفقان جامعه ایرانی و فقر و محرومیت، عامل بنیادی در پیدایش آن‌ها بوده است. عیاران به‌عنوان طبقه‌ای از مردم چنان اهمیت داشتند که نویسندگان متون ادبی، شرح وقایع و نحوه زندگی آنان را در آثار خویش انعکاس داده‌اند. در حقیقت، روشنگری و بازنمایی ارتباط کهن عیاری و جوانمردی با متون تاریخی حماسی و نمایاندن آموزه‌های اخلاقی این جمعیت می‌تواند گامی نو و جهت‌ساز در شناخت هرچه بیشتر آن‌ها باشد.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زابل momojavezy@yahoo.com

** دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زابل s.shahgoli95@gmail.com

تاریخ پذیرش ۹۷/۱۱/۱۳

تاریخ وصول ۹۷/۸/۸

پژوهش حاضر به صورت توصیفی-تحلیلی و با هدف بررسی مضامین عیاری و جوانمردی و انعکاس آن در داستان شمس و طغرا صورت گرفته است. در ادامه، نویسندگان به دنبال پاسخ به این پرسش هستند که مضامین عیاری به چه میزان و چگونه در این اثر بازتاب یافته است؟ نتایج پژوهش نشان می‌دهد که مضامین عیاری و جوانمردی در این کتاب به خوبی انعکاس یافته که این امر نشان از اهمیت این خصایص اخلاقی پسندیده و آمیختن آن با خصلت‌های دینی و اسلامی در جامعه ایرانی است.

واژه‌های کلیدی

مضامین عیاری، جوانمردی، شمس و طغرا، خسروی.

۱. مقدمه

آیین عیاری و جوانمردی، آیینی کهن همراه با آداب و اصول اخلاقی خاصی است که در میان عیاران و جوانمردان رواج داشته است. به نظر می‌رسد «منشأ و مولد جریان فتوت و جوانمردی را می‌توان در مشرق‌زمین به خصوص در میان ادیان و آیین‌های ایران باستان جست» (مؤذن جامی و خالقی مطلق، ۱۳۷۹: ۳۲۰). این خصوصیت ارزشمند همواره مورد قبول پیامبران و کتاب‌های آسمانی بوده و به‌عنوان یک فرهنگ شناخته شده است. «پیروان این آیین در ادوار گوناگون همواره با نام‌ها و عنوان‌های متفاوتی در تحولات اجتماعی و سیاسی ایران نقش داشته‌اند که از همین رهگذر در ادبیات ملی و حماسی ما از شهرت و جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. داستان‌های عامیانه و سنتی فارسی بیش از سایر آثار و نوشته‌ها، مضامین عیاری را به خود اختصاص داده‌اند و از این حیث قابل توجه‌اند» (محجوب، ۱۳۸۷: ۶۳).

یکی از داستان‌هایی که ریشه تاریخی و عیاری دارد، رمان شمس و طغرا، اثر محمدباقر میرزا خسروی (۱۲۶۶ش) است. شمس و طغرا برزخی میان ادبیات قدیم و جدید ایران است. این نمونه برگزیده رمانس در دوران مشروطه و در ادبیات نثر قرون اخیر ما به کلی بی‌نظیر و بی‌مانند است (جمالزاده، ۱۳۴۱: ۱۸). هدف محمدباقر خسروی از نوشتن شمس و طغرا، آموزش تاریخ و احیای هویت ملی و تقویت حس میهن‌دوستی بود. وی رمان شمس و طغرا را «در هنگامه جنبش مشروطیت، وقتی که کرمانشاه آشوب‌زده و ناامن بود، در نهایت ملالت و افسوس به حال وطن عزیز و ابنای وطن نوشت. این کتاب مانند دیگر رمان‌های تاریخی، از سویی ادامه داستان‌های عیاری فارسی نظیر سمک عیاری و امیرارسلان نامدار است و از سویی دیگر از رمان‌های الکساندر دوما و جرجی زیدان متأثر است (میرعبیدینی، ۱۳۸۷: ۱۷۴). در این کتاب، نویسنده سعی کرده ضمن بیان داستانی تاریخی - عاشقانه، رنگ تعلیمی و پهلوانی نیز به اثر خویش ببخشد. شاید بتوان گفت دلیلش عامل زمان و دوره مشروطه باشد که در آن با توجه به شرایط حاکم بر جامعه، نویسندگان اغلب آثاری توأم با یأس و سرخوردگی خلق می‌نموده‌اند. لذا خسروی با آگاهی از این اوضاع در رمان شمس و طغرا کوشیده با یادآوری خصلت‌های پسندیده عیاری و آداب و رسوم گذشته ایران، داستانی مهیج و آموزنده را برای مخاطب به نمایش بگذارد تا روحیه امید و سازندگی را در ذهن وی القا کند. قهرمان و شخصیت اول این داستان فردی عیاری‌پیشه به نام شمس است که از انواع خصوصیات اخلاقی و ویژگی‌های عیاران برخوردار است.

۱-۱. پیشینه تحقیق

درباره مضامین فتوت و جوانمردی پژوهش‌هایی صورت گرفته که از آن جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد:

افشاری (۱۳۸۲)، در کتاب فتوت‌نامه‌ها و رسایل خاکساریه، به توضیح آداب

جوانمردی صوفیان در عصر اسلامی پرداخته است. شفیع‌ی کدکنی (۱۳۸۴) در مقاله «سعدی در سلاسل جوانمردان» کوشیده است تا با استفاده از شواهد منظوم و منثور موجود در آثار سعدی و دیگران، شیخ اجل را در سلک جوانمردانی قرار دهد که در فرقه سقاییان این طریق عضویت داشته است. مختاریان (۱۳۸۵) در جستاری با نام «میره و پیوند آن با جوانمردان و عیاران» به شرح آداب و رسوم انجمنی سیاسی اجتماعی به نام «میره» و پیوندی که این گروه با جوانمردان داشته‌اند، پرداخته است. شفیع‌ی کدکنی (۱۳۸۶)، در کتاب «قلندریه در تاریخ دگردیسی‌های یک ایدئولوژی» پیرامون بحث در موضوع قلندریه، از فتوت سخن به میان آورده و گفتار خود را با بررسی جایگاه زن در آیین فتوت دنبال کرده است. پناهی (۱۳۸۸)، در پژوهشی دیگر با عنوان «جوانمردی، مترادف‌ها و مؤلفه‌های آن در متون عرفانی» خصوصیات جوانمردی و آداب آن را در حوزه صوفیانه و متون عرفانی مورد بررسی قرار داده است. معتمدی و باخدا (۱۳۹۰) در مقاله «طرحی برای بررسی خاستگاه‌ها و ریشه‌های فتوت در ایران» می‌گویند آیین فتوت قرن‌ها در ایران دوشادوش تصوف رواج داشته و در میان عوام مؤثرترین وسیله بقای روح ملی و قیام و ایستادگی در برابر بیگانگان و ستمگران بوده است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که تا کنون تحقیقی در زمینه «بررسی مضامین عیاری، جوانمردی و تعلیمی در *رمان شمس و طغرا*» انجام نشده است؛ از این رو پژوهش در این زمینه امری ضروری به نظر می‌رسد.

۲-۱. آیین فتوت و جوانمردی

فتوت در اصطلاح، عبارت است از راه و رسم و آیینی خاص که از قرن‌ها پیش، حتی پیش از اسلام در میان ایرانیان طرفدار داشته و نهادهای اجتماعی خاصی برای حمایت و ترویج آن پدید آمده است (لوئیزن، ۱۳۸۴: ۲۹۱). کهن‌ترین اثری که می‌توان در آن تعریفی از فتوت یافت، کتاب *الفتوت* اثر محمد بن ابی‌المکارم مشهور به ابن

معمار حنبلی بغدادی است. «اما در سنت، اخباری در باب فتوت وارد شده است و گزیده‌ترین آن‌ها است که امام جعفر صادق^(ع) از پدر خویش روایت کرده و گوید رسول الله گفت: جوانمردی امت مرا ده علامت است. راستگویی، وفای به عهد، ادای امانت، ترک دروغ‌گویی، بخشودن بر یتیم، دستگیری سائل، بخشیدن آنچه رسیده است، بسیاری احسان، خواندن مهمان و سر همه آن‌ها حیاست» (ابن معمار، ۱۹۶۰: ۱۳۲). امانت‌داری، پاکدامنی و عفت، وفای به عهد، راستگویی و راست‌کرداری از ویژگی‌های عیاری به شمار می‌رود. بیشتر آنان از میان عامه مردم برمی‌خاستند و معمولاً خود با بی‌نوایی و تهیدستی دست و پنجه نرم می‌کردند (حسام‌پور، ۱۳۸۴: ۵۷).

در ایران نمی‌توان برای پیدایش عیاران با ویژگی‌هایی که به برخی از آن‌ها اشاره شد، تاریخ دقیقی ارائه کرد. اما بیشتر صاحب‌نظران منشأ و ریشه آن را به پیش از اسلام می‌رسانند. برای نمونه، فرانتس تیشنر دو ریشه برای پیدایش عیاری در نظر می‌گیرد: یکی ریشه اخلاقی و دیگری ریشه اجتماعی. وی ریشه اخلاقی را به اعراب نسبت می‌دهد و دو ویژگی بنیادی برای آن برمی‌شمرد: یکی بخشندگی و مهمان‌نوازی که آن را به حاتم طایی در پیوند می‌داند و دیگری شجاعت که آن را به حضرت علی^(ع) نسبت می‌دهد (همان: ۵۹). زرین‌کوب درباره انگیزه جوانان با پیشه‌های مختلف برای پیوستن به عیاران و جوانمردان می‌نویسد: «در قرون نخستین اسلامی، وصول به درجه جوانمردی و شناخت ماهیت آن، کمال مطلوب و مورد توجه طبقه جوانان و غالب اصناف از پیشه‌وران و کارگران و صوفیان و سپاهیان بوده است» (زرین‌کوب، ۱۳۶۳: ۱۶۹). فتوت یکی از مسلک‌های عرفانی است که از دیرباز، به صورت سلسله‌ای از آداب و رسوم جوانمردی و مردانگی در ایران باستان وجود داشت. پس از اسلام، این نظام همراه با تصوف و عرفان اسلامی به رشد و بالندگی خود کوشید. فتوت را دارای اصول اخلاقی و معرفتی و ارزش‌های اصیل انسانی می‌یابیم که همواره مشوق

ارزش‌هایی چون مردانگی، مروت، نجابت، ایثار، بخشندگی، راستی، شجاعت، وفای به عهد و عفت و پاکدامنی بوده است (عفیفی، ۱۳۷۶: ۷۸).

در منابع فارسی، آثار زیادی درباره جوانمردی و عیاری می‌توان یافت. کتبی همچون *سَمک عیّار*، *قابوسنامه*، *شاهنامه*، آثار عطار نیشابوری و دیگر عرفا و کتب دیگری نیز با عنوان فتوت‌نامه‌ها و رسایل جوانمردان نگاشته شده است. در دوره‌های پیش از اسلام و اوایل دوره اسلامی، در زبان عربی واژه فتوت به کار نرفته، بلکه تنها فتی آمده است. در این دوره، فتی به تازه جوان، زورمند و جنگاور، شریف و جوانمرد گفته می‌شد. الگوی آن برای جامعه عرب، حاتم طایی و در اسلام، نمونه عالی فتی حضرت علی^(ع) است. فتی در فتوت‌نامه‌ها به معنی جوانمرد است و جوانمرد شخصی است که در فضایل خَلقی، کامل و از دنیا و رذایل اخلاقی به دور باشد (صراف، ۱۳۵۲: ۶۰). بعدها فتوت به تصوف پیوست و مترادف ایثار شد و به صورت مفهومی اساساً اخلاقی نزد آنان درآمد. هنگام ظهور تصوف، همراه با فضیلت تقوا، مجموعه‌ای از فضایل مقتبس از فتوت مانند ایثار، دوری از مردم‌آزاری، ترک شکایت، مجاهده با نفس و معانی و مفاهیم دیگر تصوف نیز در آن پیدا شد و به این ترتیب، فتوت مذهبی از مذاهب تصوف گردید (شیخلی، ۱۳۶۲: ۱۲۵).

بزرگان تصوف ایران، همواره تصوف را برای خواص و جوانمردی را برای عوام می‌دانستند و هر دو را با هم ترویج کردند. بسیاری از این بزرگان، کتاب‌های نوشته‌شده در تصوف را فتوت‌نامه نام گذاشتند. در قرن دوم و سوم هجری، مردم و به‌ویژه جوانمردان به دنبال مسلک و مرامی می‌گشتند که همه جنبه‌های ملیت و میهن‌پرستی آنان را در بر داشته باشد. رسم عیاری می‌توانست آرزوهای آنان را تحقق بخشد. در همه شهرهای ایران، دسته‌هایی پدید آمده بود که بعداً در تاریخ به نام عیّاران خوانده شدند (باستانی‌پاریزی، ۱۳۴۴: ۱۵۴). این عیّاران در سیستان به چستی و چابکی معروف

بودند. در شهرهای دیگر نیز اینان دارای تشکیلات و سازمان‌های بسیار و منظم و مرتب بودند. بنای کار این عیاران بر جوانمردی و عدالت بود. در شهرها شبگردی و شبروی می‌کردند و کارشان تهدید ثروتمندان و حکام بود. کمندانداز و خنجر باز بودند و بسیاری از اوقات، تحمل این خطرات و مصائب برای انجام کار مردم بینوا و یا دفع ظلم از مظلوم بود (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۵۸).

آیین فتوت و جوانمردی به‌عنوان آیینی اخلاقی و اجتماعی، همواره یک سلسله باورها و اصول اخلاقی خاصی داشته که پایبندی به این اصول از ضروریات جوانمردان بود و در فتوت‌نامه‌ها این اصول اخلاقی را منسوب و مأخوذ از بزرگان دین اسلام می‌دانستند. با رعایت این اصول در میان جوانمردان بود که آیین جوانمردی، آیینی اخلاقی و اجتماعی شد که به زندگی اجتماعی و عدالت‌ورزی در میان انسان‌ها اهمیت فراوان می‌داد (اربابی، ۱۳۹۰: ۳۶).

۲. معرفی داستان شمس و طغرا

داستان شمس و طغرا یکی از رمان‌های عاشقانه فارسی است که محمد باقر خسروی آن را در ۵۴۸ صفحه نوشته است. وقایع این رمان مربوط به دوره‌ای ۲۴ ساله از قرن هفتم و عهد حکومت آتش‌خاتون (آخرین اتابک از سلسله سلغریان) در فارس است که این سال‌ها مصادف با روزگار فرمانروایی آباقاخان از ایلخانیان مغول بود. موضوع این داستان، عشق پُر شور شمس (یکی از عیاران)، پسر خواجه فخرالدین (رئیس دیلمیان فارس) به طغرا، دختر زیباروی التاجو بهادر است. شمس به همراه پدر برای استقبال از امیر مغول به شیراز می‌آید، در این میان خانه التاجو بهادر آتش می‌گیرد. شمس، طغرا را از آتش می‌رهاند و عشق و دلدادگی آن‌ها آغاز می‌شود. اما چون مغولان دختر به تاجیک نمی‌دهند، شمس تلاش‌های خود را برای رسیدن به معشوقه آغاز می‌کند. وی

برای رسیدن به یار می‌کوشد تا در دستگاه حکومت مغولان مقامی یابد و در این راه تا جایی پیش می‌رود که به تدریج گماشته مغولان می‌شود. او بارها به خطر می‌افتد اما سرانجام پس از برطرف کردن همه موانع، عاشق و معشوق به وصال یکدیگر می‌رسند. این داستان سرشار از عملکرد عیارگونه شمس و فعالیت‌های اخلاقی و انسانی او در جامعه مستبد و به دور از اخلاق آن عصر است.

۳. مضامین عیاری و تعلیمی در رمان شمس و طغرا

۳-۱. کوشش در کسب نام و پرهیز از ننگ

عیاران و جوانمردان از والاترین ویژگی‌ها و ارزش‌های انسانی برخوردارند. ارزش‌هایی چون شجاعت، نجابت، راستی، پابندی به پیمان و... که به کسب نام نیک می‌انجامد. عیاران و جوانمردان همواره در پی کسب نام نیک بودند و حتی در این راه تن به مرگ نیز دادند. بنا به اعتقاد آن‌ها همه آنچه شخصیت یک عیار و جوانمرد را نشان می‌دهد، نام و آوازه نیک اوست (قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۵۶). چنان که فیروزشاه عیار در *داراب‌نامه* بر این عقیده است که «ای برادر! اگر ما امروز از پیش لشکر مصر پشت کنیم و رو برگردانیم. پس در انجمن مردان چون بنشینیم؟ مردان عالم گویند که فیروزشاه از لشکر مصر رو بگردانید و به هزیمت رفت. مردان عالم روزی آیند و روزی روند و اگر من کشته شوم هیچ باکی نیست» (بیغمی، ۱۳۸۱، ج ۱: ۷۶). لذا در منشور اخلاقی و تعلیمی جوانمردان، آنچه با نام نمی‌سازد و بدنامی را در پی دارد، ننگ انگاشته شده است و عیار از آن می‌پرهیزد. این آموزه اخلاقی تعلیمی را می‌توان در سراسر رمان شمس و طغرا نیز مشاهده کرد.

«فرد تا زنده است باید در راه پیشرفت قدم زند، تحصیل نام و نان کند، مثمر ثمر

باشد» (خسروی، ۱۳۷۴: ۵۹).

«بنده را آرزوی هیچ مقامی جز نیکنامی نیست» (همان: ۲۰۳).
«اگر در شیراز بماند، موجب بدنامی و تزییع نام نیک و شرف خانواده بنده و خود
او خواهد شد» (همان: ۱۲۱).
«اگر کاریست که به شرف و نام نیک و ناموس خانواده‌ام برمی‌خورد، یقین بدانید از
او می‌رنجم» (همان‌جا).
«در پیشگاه شیخ عهد می‌کنم تا تمام شرایط نیکنامی در آن جمع نگردد اقدام نکنم»
(همان: ۱۷۳).
«به خدا راضی‌ام بمیرم و به این کافرهای بی‌انصاف شترچران بیابانگرد تعظیم نکنم»
(همان: ۱۱).
«آیا همین قدر هرزه‌گویان شیراز در عقب من بگویند که ابوالحسن پسر ساده خود
را برای رنود و اوباش شیراز گذاشت و رفت در تزییع شرف من کافی نیست، به خدا
مردن در پیش من از این امر گواراتر است» (همان: ۱۲۱-۱۲۲).
«برای مرد مسلمان مردن بهتر که تحت اطاعت کافری درآید و تعظیم به دشمن دین
کند» (همان: ۱۲).

۲-۳. راستی در گفتار و کردار

راستی و درستی اولین اصل و قانونی است که اصالت و خلوص عیار و جوانمرد را
به محک می‌گذارد. عیاران، راستگویی را جزو جدانشدنی جوانمردی می‌دانند. حتی اگر
این راستگویی به زیان جوانمرد بینجامد و او را در مهلکه قرار دهد (زرینی و دیگران،
۱۳۹۶: ۷۹). «جوانمردان دروغ‌نگویند اگر سر ایشان در این کار برود. دروغ گفتن شرط
جوانمردان نیست» (ارجانی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۵۳۷). جوانمرد کسی است که سخن جز
راست نگوید، اگرچه زیان و خطری در پیش باشد (جعفرپور و علوی‌مقدم، ۱۳۹۲:
۲۴). در *شمس و طغرا* صدق و راستی از اصول است. عیار باید راست بگوید اگرچه به

زیان او باشد: «شمس گفت: من قاتل پسر شما هستم اما نه از روی عمد بلکه از راه اشتباه او را کشته‌ام. حال قصاص می‌کنید این خنجر. ایلکان مبهوت شد و به گریه افتاد و گفت: چون تو را جوانمردی پاک‌فطرت شناخته‌ام و حال که خود اعتراف به گناه می‌کنی، پس تو را عفو کردم» (خسروی، ۱۳۷۴: ۳۷۳).

«شمس گفت: من با شما دروغ نمی‌توانم گفت، مجبورم که در شیراز بمانم زیرا که اگر از اینجا بیرون روم یا باید بمیرم یا دیوانه خواهم شد. شیخ فرمود این دیگر مسئله عشق است زیرا که هیچ امری شخص را بی‌اختیار نمی‌تواند کرد، جز سلطان عشق که اصلاً تابع حکم عقل نیست» (همان: ۱۱۹).

سراسر این داستان، حکایت از راستی گفتار و کردار شمس قهرمان عیارپیشه این داستان دارد؛ به‌گونه‌ای که هیچ عملی مغایر این اصل اخلاقی در تمام این روایت از این قهرمان سر نمی‌زند.

۳-۳. پابندی به پیمان و سوگند

سوگند در اصل واژه‌ای به زبان پهلوی است که «به‌معنای گدازه یا سوزۀ گوگرد است و خوردن آن آزمونی بوده که برای اثبات بی‌گناهی شخصی به کار می‌رفته است» (کزازی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۲۷۹). سوگند از گذشته‌های دور در جوامع هند و اروپایی به‌عنوان اصلی مذهبی، اخلاقی و اجتماعی شناخته شده است (هینلز، ۱۳۸۹: ۱۲۱). سوگند خوردن و بستن پیمان در نزد عیاران، نشانه‌ای از اصالت، راستی و جوانمردی است (کربن، ۱۳۸۵: ۱۶۷). کسی که در صف عیاران یا به خدمت ایشان درمی‌آید باید سوگند بخورد که خیانت نکند و یکدل باشد و با دوست ایشان دوست و با دشمن ایشان دشمن باشد و چون کسی را به زنهار خود در می‌آورند، به سوگند از او عهد و پیمان می‌گیرند که راز ایشان نگاه دارد و با کسی نگوید و خیانت نفرماید و از قول ایشان بیرون نیاید (ناتل خانلری، ۱۳۴۸: ۲۶). عیاران و جوانمردان، اعتقادی استوار به سوگند

داشته‌اند و هنگامی که سوگند می‌خورند تا پای جان به عهد و پیمان خویش وفادار هستند. «عیاران، دوستی، پیمان و زنهارداری را بسیار مقدّس و باارزش می‌شمارند و بر این باورند که هرکس پیمان شکند و زنهاردار نباشد، از عیاران و جوانمردان نیست» (حسام‌پور، ۱۳۸۴: ۶۷).

«طغرا گفت: خداوند و انبیا و ملائکه را شاهد می‌گیرم و سوگند می‌خورم که تا بمیرم جز با این جوان که مهرش سراپای وجودم را گرفته، دل به هیچ آفریده‌ای ندهم و جز به رضای او قدمی برندارم» (خسروی، ۱۳۷۴: ۸۲).

«شمس گفت ای پدر روحانی به حقیقت حق و باطن حضرت شیخ سوگند می‌خورم که هیچ به خاطر امری که خلاف شرع و مروّت و شرف و ناموس باشد خطور نکرده» (همان: ۱۱۹).

«گمان ندارم این مرد با آن عهد و قولی که در یاری شما داده، همچو خطایی بکند. دیگر چگونه می‌تواند اسم جوانمردی و انسانیت به خود بگذارد. من بدنام و رسوایش می‌کنم» (همان: ۱۸۹).

«مرگ پیش من از بدقولی پهلوان آسان‌تر است» (همان: ۱۹۰).

«شمس گفت خدایا تو شاهدی که من جز یک دل ندارم. پس تو خود مرا از بدقولی و بدعهدی حفظ کن» (همان: ۲۳۴).

«من با خدا و در خدمت شیخ عهد کرده‌ام و سوگند یاد کرده‌ام که برخلاف مروّت و شرف و ناموس رفتاری نکنم» (همان: ۱۴۹).

۴-۳. رازداری و حفظ امانت

پرده‌پوشی اسرار و نقایص مردم و آشکار نمودن آن و اغماض و چشم‌پوشی از خطاهای آنان از وظایف جوانمردان بود (سلمی، ۱۳۷۲: ۲۲۰). یکی از مهم‌ترین نتایج راستی در کردار، حفظ اسرار است. جوانمردان در حفظ امانت و راز دیگران از جان

خویش نیز می‌گذرند و هرگز به فکر خیانت نیستند. «جایگاه رازداری و راز پوشیدن در نزد جوانمردان آنقدر والاست که اگر بخواهند فقط دو آیین از آیین‌های جوانمردی را برشمارند، یکی نان دادن و دیگری راز پوشیدن است. همچنین امانتداری یکی از اصول پر اهمیت جوانمردی است و جان دادن و امانت ندادن از ویژگی آنان می‌باشد» (زرینی و دیگران، ۱۳۹۶: ۸۱). این آموزه اخلاقی جوانمردان و عیاران به قدری در جامعه آن روز ایران ریشه دوانیده بود که همه در این امر از یکدیگر پیشی می‌گرفتند. «امانت‌داری، رازداری، جنگ و نبرد، ازدواج و اثبات بی‌گناهی، عمده‌ترین مضمون‌های عیاری هستند که در ارتباط با عیاران یاد می‌شود» (کاشانی، ۱۳۷۹: ۲۳). برجسته‌ترین و والاترین شاهد این ویژگی عیاران را می‌توان در رفتار شمس مشاهده کرد:

«خرم گفت: اگر عهد می‌کنی که هیچ اندیشه و کاری را از من پنهان نداری، می‌مانم و جان خود را وقف حصول مقصود تو می‌کنم. شمس گفت: همه امید من بعد از فضل خدا در حل مشکل خود به عقل و کفایت و همراهی تو بود، این چه سخنی است که می‌گویی من چه چیز را از شما پنهان داشته‌ام. اما این رازی که می‌بینید از افشای آن خودداری می‌کنم راز دیگری است. می‌دانم شما هم نمی‌پسندی که راز مردم را فاش کنم» (خسروی، ۱۳۷۴: ۱۴۲).

«پاسی از شب گذشت با شمشیری برهنه در کنار سراپرده سلطان ایستاده بود که ناگهان آباقاخان، سرخوش شمشیری حمایل کرده و کلاهی چون کلاه حاجبان به سر نهاده بالاپوشی به خود پیچیده بیرون آمد. شمس تعظیم کرد سلطان قدری به او نظر کرد و گفت ای پسر با این هنرها که داری آیا رازدار نیز هستی. شمس گفت اول شرط معاشرت با خلق، رازداری و امانت است» (همان: ۳۶۴).

«شمس که صدای پای او را شنید برخاست. فردوس دید اشک از چشم‌هایش جاری است و آن چنان رنگ‌پریده و ضعیف شده که وحشت کرد و گفت مادر جان

این چه حال است. چه دردی است که از من پنهان باید داشت. آیا جز من غمخواری داری؟... چنین است اما در دل من رازی است که مربوط به دیگری است، نمی‌توانم بگویم» (همان: ۷۶).

«من همیشه شما را به راستی و امانت توصیه می‌کنم، چگونه خودم مرتکب چنین خلافی می‌شوم» (همان: ۱۴۷).

۳-۵. نجابت در رفتار

از جمله شرایط مروّت و جوانمردی نجابت و عفت است. «طریق عیاری بی‌عفتی را بر نمی‌تابد به همین دلیل جوانمرد به معنی تمام کلمه، موصوف گشتن به این صفت ناستوده اخلاقی را موجب ننگ می‌داند» (زرینی و دیگران، ۱۳۹۶: ۸۲). «سمک گفت: من در میان زنان نرفتم و در همه جهان نام من به جوانمردی رفته است که به چشم خطا در زن و دختر هیچ آفریده نگاه نکردم» (ارجانی، ۱۳۶۳، ج ۵: ۲۹۹). وفاداری نیز گونه‌ای از نجابت تلقی می‌شود که از آن به‌عنوان سرّ جوانمردی یاد می‌شود. چنان که سمن رخ در سمک عیّار می‌گوید: «سرّ جوانمردی وفا نگاه داشتن است» (همان: ۶۰۸). در آیین جوانمردی، آدابی برای محافظت چشم، گوش، زبان و دست آمده و از آدابی که برای چشم آورده شده، دیده بر هم نهادن از نامحرم و چشم‌پوشی از صورت‌های نیکو - وقتی که به شهوت در آن بنگرند - می‌باشد.

«گاه نیز جمعی از نسوان از آنجا گذشته چون او را می‌دیدند، زمانی ایستاده به او نگاه کرده آهسته با هم سخنی می‌گفتند گویا گفتندی: آدمی زاده چنین نیست مگر این ملک است. اما پیدا بود که آن جوان از ایستادن زنها در برابر خود و صحبت کردن خوش ندارد که ابروها را در هم کشیده و نظر به پشت کفش خود افکنده با تکمه غلاف شمشیرش به پشت پا می‌زند و خود را مشغول می‌دارد» (خسروی، ۱۳۷۴: ۱۰). این آموزه اخلاقی در بین عیّاران آن چنان اهمیت دارد که هیچ‌یک از آنها تا آداب

زناشویی انجام نمی‌گرفت حتی با دلبر و نامزد خود نمی‌پیوستند. چنان که در این داستان شاهد آنیم که عاشق و معشوق پس از پی‌بردن به راز یکدیگر و دیدارهای پنهانی عهد می‌کنند که در عشق وفادار بمانند و تا وقتی که نتوانند مطابق کیش و آیین زن و شوهر شوند، با پاک‌دامنی به سر برند. از این‌رو با آنکه بارها فرصت وصال یا فرار دست می‌دهد، اندیشه حفظ آبرو و حیثیت آنان را از چنین کاری باز می‌دارد:

«خرم گفت: جز آنکه او را خواستگاری کنید و آنچه را که می‌خواهند به آنان بدهید تا با ازدواج شما موافقت کنند و یا او را فراری داده به جایی برید که دست کسی به شما نرسد، آیا راه دیگری به نظر شما می‌رسد؟ شمس گفت: نه زیرا که یقین دارم آن‌ها بی‌اجازه ایلخانی یارای وصلت با ما ندارند، من هم با خدا و در خدمت شیخ عهد کرده‌ام و سوگند یاد کرده‌ام که برخلاف مروّت و شرف و ناموس رفتاری نکنم، چگونه راضی می‌شوم که دختری با نام و نسب و عفت را از راه به در کرده، چون دزدان او را ربوده، ببرم و اسم دو خانواده نجیب و شریف را رسوا کنم» (همان: ۱۴۹).

زنان نیز در صورت انجام اعمال جوانمردانه نام عیار می‌یابند. سمک درباره روزافزون می‌گوید: «ای بزرگوار شاه این اگر چه دختر است در باب مردی تمام است» (ارجانی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۴۷). بر این اساس، خصیصه اخلاقی عفت و پاکدامنی و دیگر خصیصه‌ها را می‌توان در میان زنان جوانمرد این داستان از جمله طغرا نیز مشاهده کرد. «طغرا از شنیدن این سخنان آشفته و گریان شد و گفت: ای خداوند واقف بر ضمائر، تو گواهی که مرا نیتی و خیالی جز این بوده و نیست و تو آگاهی که در این چند روزه دل‌باختگی آخرین چاره و علاجی که از بهر خود تصور می‌کردم همین بود و بس که با حصول اطمینان از مهر او با خویش بنشینم و صبر پیش گیرم و جز عشق و یاد او طلب زیادتی نکنم. زیرا که از ازدواج شرعی به واسطه امتناع پدر و مادر مأیوس هستم و جز به طریق شرع و حفظ شرع و ناموس، مرگ را ترجیح می‌دهم» (همان: ۸۱).

۶.۳. شجاعت

شرط اصلی عیاری، بی‌باکی و دلاوری است. عیاری به بددلی نتوان کرد و بددلی به معنی بیمناکی و کم‌جرئتی است (ناتل خانلری، ۱۳۴۸: ۲۶). «اگر پرسند که حروف سپر اشارت به چیست؟ بگوی "پ" اشارت به پُردلی دارد؛ یعنی صاحب این قبضه باید که پُردل و باجرت باشد تا سستی نوزد و بی‌مراد منهزم نگردد» (کاشفی، ۱۳۵۰: ۳۵۷). همچنین در *قابوسنامه* آمده است: «بدان که جوانمردی عیاری آن بود که او را از آن چند گونه هنر بود: یکی آنکه دلیر و مردانه و شکیب بود به هر کاری» (عنصرالمعالی، ۱۳۷۴: ۱۸۷). راستی در گفتار و کردار، فداکاری و ازجان‌گذشتگی، رویارویی با خطرات و دفاع از آرمان‌های اخلاقی همه از جمله مواردی هستند که حفظ و پاس داشت آن‌ها مستلزم برخورداری از شجاعت است. «هرچند کار اکثر جوانمردان، جنگجویی و سپاهی‌گری نیست اما پُردلی و شجاعت همین جوانمردان تا حدی است که گاه پهلو به پهلوان زده و در تنگناها یک‌تنه در برابر خیل عظیمی از دشمنان ایستاده و از زیادی شمار و کثرت آنان اندک باکی ندارند و پشت کردن به دشمن را ننگی بر نام خود می‌شمارند» (قبادی، ۱۳۸۱: ۱۶).

«یک مرتبه شمس‌الدین با سپاه خود از جا کنده خود را بر میمنه زدند. مصریان حمله کردند، گرد و غباری سخت بلند شد... شجاعان مغول پس از قدری حمله و زد و خورد چون دیدند که اغلب رو به فرار نهادند، ناچار خود را از میدان بیرون کشیده و به طرفی رفتند» (خسروی، ۱۳۷۴: ۳۸۸).

«شمس، بی‌محابا تیری در کمان نهاده انداخت تا سلطان گفت چه می‌کنی؟ که پلنگ را بر آن اسب دوخت و فوراً پیاده شده، دید سوغانجاق و اسب و پلنگ با هم غلتیده‌اند. شمس شمشیری زد به کمر پلنگ که او را دو نیمه کرد و امیرالأمرا را از زیر لاشه اسب برآورد و اسب خود را پیش کشید تا سوار شد. سلطان و دیگران از آن

جلدی و پردلی او آفرین گفتند» (همان: ۳۴۴).

«التاجو گفت: زنده باشی ای جوان (شمس) که ادب و شجاعت و مروت را همه با هم داری» (همان: ۶۸).

۷-۳. بخشندگی

یکی از وسایلی که عیار برای پیش بردن کار خود دارد، زر دادن و گشاده‌دستی است (ناتل خانلری، ۱۳۴۸: ۲۸). امام علی^(ع) را جوانمرد خوانند برای آنکه سخاوتش به حدی بود که در نماز انگشتی را به سائل داد: *و یُوْتُوْنَ الزَّكُوَّةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ* (کاشفی، ۱۳۵۰: ۲۲). برای ادعای نام جوانمردی دو تکلیف همواره در صدر شرایط ضروری قرار دارد: یکی نان دادن و دوم راز پوشیدن. در چنین زمینه‌ای، نان دادن نماد سخاوت است که موضوع اصلی مورد توجه جوانمردان بوده است و جهت و حدود تمامی رفتار و کردار آنان را تعیین می‌کند (گیار، ۱۳۸۹: ۵۱). جوانمرد اگر کریم هم باشد مثل پادشاهان، هرچه دارد در راه رسیدن به مقصود خرج کرده و بر فرودستان بخشش می‌کند، او هرگز بسته مال و جاه نیست. «نان دادن به یکدیگر و دستگیری از گرسنگان و بیچارگان از اصول بنیادی عیاری به شمار می‌آید؛ به گونه‌ای که در طریق جوانمردی طعام مقدم بر کلام است و نشان جوانمردی این است که سَر همه جوانمردی‌ها نان دادن است» (ارجانی، ۱۳۶۳، ج ۳: ۲۲۳). عیاران خود را نداشت می‌خوانند، از این‌رو خود را تهیدست و متعلق به طبقه فرودستان می‌دانند و همواره از آنچه دارند، مردم این طبقه را بهره‌مند می‌سازند. در حقیقت بخشش و کرم، مهم‌ترین اصل آیین جوانمردی محسوب شده که شاید تأکید جوانمردان بر این اصل، گونه‌ای عکس‌العمل در برابر طبقه حاکم بوده است (رشیدی‌آشجردی، ۱۳۷۷: ۵۲). به هر صورت، جوانمردان به سخاوت بسیار دل بسته بودند. کرم و بخشش از ویژگی‌هایی است که در رمان شمس و طغرا به وضوح دیده می‌شود.

«شمس گفت: خدا می‌داند که من تا چه حد نسبت به او اندوهگینم. از شما می‌خواهم رعایت حال آن بدبخت را کنید که مرد با غیرتی است. وجهی می‌دهم که به او بدهید تا به مصارف معاش خود برساند و صد و پنجاه دینار دیگر نیز به او داد» (خسروی، ۱۳۷۴: ۳۲۲).

«طغای تبسمی کرد و شمس را خواست و گفت: پس از آن همه محبتی که از شما دیده‌ایم خداوند چنین خواسته که از زیر بار جزئی از آن بیرون آییم. این مبلغ را ایلخانی فرستاده که به موجب وصیت التاجو بهادر قرض او را ادا کنیم. شمس گفت: مگر من پولی که به او داده بودم به نیت پس گرفتن بود، نه به خدا، از آن روز تا کنون هم آنچه داده‌ام به قصد استرداد نبوده، بلکه تکلیف شرعی من این بوده، من این پول را به این خاتون بخشیدم که برای خود جهیزیه تهیه کند و برخاست» (همان: ۳۷۴-۳۷۵).

«شیخ فرمود حالا که به این دولت رسیده‌ای در خیال آن باش که از آن به بندگان خدا بهره‌ای برسد، اگر نه به این مدت که در دل سنگ پنهان بود چه تفاوت... شمس گفت: اگر ده برابر این به بنده رسد آن را نخواهم اندوخت، فعلاً در هر شب جمعه فقرا و مساکین شیراز را اطعام می‌کنم و خمس سادات را هم خواهم داد... مستدعی‌ام حضرت شیخ هر مستحق‌ی بیابند حوالت به بنده فرمایند» (همان: ۲۰۵).

«شمس آن ارمغان خود را سه قسمت کرد: یک قسمت را به نگهبان داد، قسمتی هم به اندرون انکیانو فرستاد، مقداری را هم برای طغای فرستاد» (همان: ۲۶۴).

«این یافتن گنج اقبال است... باید این پول‌ها را در راه خدا و دستگیری ضعیفا بذل کرد» (همان: ۱۹۵).

«التاجو گفت: فرزند هیچ نمی‌دانم شما برای چه این همه هزینه گزاف را از بهر خود درست کرده‌اید. شمس گفت: امیر سلامت باشد. فایده و لذت دنیا هم همین است که شخص آنچه دارد با مردم بخورد» (همان: ۲۱۵).

۸-۳ رعایت حق نان و نمک

از جمله صفات برازنده دیگری که می‌توان در آیین جوانمردی به‌خوبی مشاهده کرد، پاس نمک داشتن است. نمک کسی را خوردن و بر صاحب نمک خیانت کردن، کار ناجوانمردان است (زرینی و دیگران، ۱۳۹۶: ۸۹). «نان و نمک خوردن و تلافی آن کردن، آن قدر در میان عیاران مهم تلقی می‌شد که در باب آن داستان‌ها فراوان است و هنوز هم دزدان و راهزنان نواحی جنوب، وقتی به قافله‌ای می‌زنند حاضر نیستند از نان و نمک قافله چیزی بردارند. اگرچه تمام اثاثیه را بستانند، به‌خاطر نمک‌گیر نشدن لب به غذای ایشان نمی‌زنند ولو گرسنه باشند و اگر اشتباهاً غذای ایشان را بخورند، تمام اثاثیه را پس می‌دهند» (باستانی‌پاریزی، ۱۳۴۴: ۱۵۵). «اگر پرسند که معنی آب و نمک که در مجلس حاضر می‌کنند چیست؟ بگوی اشارت بدان که اهل طریق باید که چون آب صافی و روشن‌دل باشند و حق نمک یکدیگر رعایت کنند تا چون آب و نمک در همه‌جا راه داشته باشند» (کاشفی، ۱۳۵۰: ۱۴۰). «حق نان و نمک یا به عبارتی بهتر، مهر نان و نمک و آن در داستان رستم و اسفندیار آمده است. اسفندیار دعوت رستم را به مهمانی و همسفره شدن رد می‌کند، زیرا باور دارد که اگر نتواند به مهر نان و نمک وفادار بماند، روزگارش دگرگونه خواهد شد و دچار تیره‌بختی می‌گردد» (مؤذن‌جامی، ۱۳۸۸: ۲۲۹). در داستان شمس و طغرل، این خصیصه اخلاقی را می‌توان در رفتار جوانمردی چون شمس مشاهده کرد:

«شمس گفت: چون التاجو بهادر در این مدت نسبت به من کمال مهربانی و مساعدت را کرده و حق نان و نمک بر گردن من دارد، حال که ناچار است زن و بچه خود را بی‌سرپرست رها کرده برود، از میان همه مردم مرا برای سرپرستی آنها و بردن به اردو انتخاب کرده، قبول نکردن شرط مردانگی و انصاف نبود» (خسروی، ۱۳۷۴: ۲۴۳).

«کلیچه گفت: می‌دانی چرا آن تسبیح را از تو مطالبه می‌کنم، برای اینکه تسبیح

آبش خاتون ملکه فارس را در مجالس اوباش و اراذل در نیاورده و بگویی از مقامات عالی رسیده و چشمک بزنی و نام نیک پادشاهان را زشت سازی. شمس گفت: اشخاص اصیل و نجیب نسبت به هیچ زن مستوره‌ای چنین ناجوانمردی روا ندارند تا چه رسد به پادشاه و ولی نعمت خود. آن فرومایگان نمک ناشناسند که به جهت غرض ورزی با دیگری یا طمع پست خود را به چنین تهمتی که به شرف و عرض ولی نعمت آن‌ها برمی خورد و نام پادشاهی را در نظر جوانان پست و زشت می سازد، راضی می کنند» (همان: ۱۶۱).

۹-۳. مردم دوستی

یکی از وظایف مهم اخلاقی عیاران این بوده که چون کسی یاری بخواهد، او را با جان و دل بپذیرند و در انجام یافتن مقصود از هیچ کوششی دریغ نورزند (زرینی و دیگران، ۱۳۹۶: ۸۹). همچنین گفته شده که «مهم ترین بُعد مرام جوانمردان و عیاران این بود که در جوانمردی روا نیست قومی را در بلا رها کنیم و خود بیرون رویم» (افشاری، ۱۳۸۲: ۵۷). عیاران زمانی که در انجام برخی کارها در خود اراده و قدرتی به کمال می دیدند که از عهده دیگران خارج است، ناجوانمردی می دانستند که در ظلم حاکمان به طبقات فرودست، آرام بنشینند و به یاری مظلوم نروند یا کار خلافی انجام دهند و وبال آن را به گردن دیگری بیندازند. از این رو دروغ، بهتان و لاف، بزرگ ترین گناه در نظر آنان بوده است، زیرا موجبات گرفتاری و آزار دیگران را فراهم می آورد. «جوانمردان همواره در تنگنا و مواقع خطر، مردم را یاری می دادند. آنان هیچ گاه یاران و بستگانشان را حتی در سخت ترین شرایط رها نکرده و همواره به رفع مشکلات آنان می کوشیدند. کمتر مشاهده می شود بی گناهی در حضور عیاران و جوانمردان کشته شود، به کار بستن عفو و شفقت بر رعیت از مقتضیات جوانمردی است» (حسینی، ۱۳۸۸: ۱۱۰). در داستان *شمس و طغرا* در ارتباط با مردم دوستی عیاران چنین آمده است:

«تکلیف انسانیت و مسلمانی این است که چون انسان هم‌نوع خود را در خطر ببیند در خلاصی او بکوشد و به هم‌نوعان خود کمک کند» (خسروی، ۱۳۷۴: ۶۸).

«در راه، برف و بورانی سخت آن‌ها را گرفت. پس شمس طغرا و امیدوارخاله را به ترک خود سوار کرده رفتند به طرف آتشی که از اردوگاه نمایان و گاه پنهان می‌شد... یک‌مرتبه طغرا به یاد مادر افتاد و گفت ای وای بر سر خاتونم چه آمد. شمس گفت تخت آن‌ها را دیدم به طرف رودخانه می‌رفت یقین دارم نمی‌توانند عبور کنند. من شما را به مأمنی رسانیدم می‌روم ایشان را می‌آورم. پس آن‌ها را فرود آورده به داخل آسیاب و در نزدیک آتش جا داد و با امیدوار سوار شده به طرف رودخانه رفتند. وقتی رسیدند دیدند تخت در میان برف ایستاده و آغافیروز گریه می‌کند و توان حرکت از او سلب شده. چند باری هم همان‌جا مانده بود که اسب‌ها از کثرت برف حرکت نمی‌کردند. فوراً شمس پیاده شد و فیروز را پیاده کرد. چند نمد به زیرش افکنده، او را خوابانید و با چند نمد هم رویش را پوشاند. به سراغ تخت خاتون رفت پس او را به ترک خود کشید و با خود برد» (همان: ۳۲۶-۳۲۹).

«ناگاه بانگ فریاد و استغاثه از روی بام آن غرفه بلند شد. معلوم شد صدای زنی است و ناله دختری که در آنجا گرفتارند و راه فرار ندارند، زیرا که پله بام آتش گرفته بود. آن‌ها به هر طرف می‌دویدند و از مردم یاری می‌طلبیدند. شمس را غیرت به جوش آمد و با خرم گفت: مرا همراهی کنید تا این زنان را از مهلکه نجات دهیم» (همان: ۲۶).

۱۰-۳. همت خواستن

واژه همت در ادب فارسی برابر با کوشش، اراده، آرمان، آرزوی والا و بلندنظری است و در اصطلاح عبارت است از: «توجه قلب با تمام قوای روحانی خود به جانب حق برای وصول کمال در خود یا دیگری» (خرم‌شاهی، ۱۳۸۵: ۳۲۵). همچنین همت خواستن در معنی عرفانی آن «دعای خیر و طلب توفیق است که پیر یا مرشد صوفیه در

حق یکی از مریدان برای انجام یافتن امری یا کامیابی در مقصودی خواستار می‌گردد» (راشد محصل، ۱۳۶۹: ۲۲۳). این اصطلاح، آموزه‌ای تعلیمی-القایی و متعلق به مرام و آیین جوانمردان و عیاران پیش از اسلام و نشانی از باورمندی و اعتقاد این انجمن به ایزد یکتا بوده است. «به نظر می‌رسد پس از اسلام، نخست با شکل‌گیری انجمن‌های اصحاب فتوت و کاربرد آن در نزد صوفیان جوانمرد، مفهوم این آموزه جوانمردان در قالب اصطلاح همت خواستن به متون عرفانی راه یافته و همچنان همان معنای پیشین خود را حفظ کرده است» (مهرداد، ۱۳۸۶: ۹۳).

«شیخ تأملی کرد و گفت: ای جوانمرد، به آرزوی خود خواهی رسید اگر چه موانع دشوار در راه باشد. پس این انگشتی را به تو می‌دهم که نگاهبان تو باشد از خطرات، آن را همیشه با خود بدار. شمس آن را با دو دست گرفته ببوسید و در انگشت کرد. پس گفت: اندک توجه و همتی از حضرت شیخ برای دفع بلاها و سهولت کارها ارادتمند را کافی است و نیکوتر از هزار طلسم و جادو» (خسروی، ۱۳۷۴: ۱۱۲).

«پس خرم پیش آمده دست شیخ را بوسید، شیخ او را هم در آغوش گرفته، بوسید و گفت: این است یار غار و رفیق شب‌های تار ما در گور. خرم ملتفت آن ایهام ملیح شد و گفت: زهی سعادت این عبد اگر در گور دیگر هم مقام معنوی حضرت شیخ سایه بر سرم اندازد» (همان: ۱۰۷).

«طغرا گفت حال که شما به شیخ چنین ارادتی دارید من هم باید اظهار ارادت کنم. پس دست ایشان را به جای من ببوسید و طلب همتی نمایید که بتوانم از عهده عهد خود برآیم... پس عقد را جاری کردند و نزدیک غروب شمس با شیخ وداع کرد و دست شیخ را به جای طغرا بوسید و برایش ملتمس همت گشت» (همان: ۱۶۸ و ۱۷۴).

۱۱-۳. مهارت‌های عملی و ذهنی

یکی از خصوصیات مهم عیاران داشتن توانایی‌های ذهنی و عملی است؛ به نحوی

که اگر این توانایی‌ها وجود نداشته باشد، جوانمردی نمی‌تواند تحقق یابد. لذا یک عیار باید دارای استعدادهایی باشد که این مهارت‌ها شامل زیرکی، دوندگی، شکار حیوانات، اسب‌دوانی، چوگان‌بازی، نکته‌دانی، آگاه بودن به فنون کسب و کار و... این ویژگی‌ها به عیار امکان می‌دهد تا در هر موقعیتی کار خود را انجام دهد و از هر مهلکه با کاردانی و فراست جان سالم بدر ببرد و همواره مورد توجه دیگران قرار گیرد (نفیسی، ۱۳۷۵: ۷۵).

«چون شمس از خانقاه شیخ بیرون آمد تمام طول راه را به تاخت آمد، شب وارد شهر شد. چون به نزدیک منزل خود رسید خواست پیاده شود، شخصی غول‌پیکر از یک طرف کوچه بسته لجام اسب او را گرفته و دستی دیگر به کمر او زده، گفت پایین بیا... شمس آهسته کارد شکاری را از زیر لباده بیرون کشید و چنان با پشت کارد به بند دست او ضربه زد که فریادش بلند شد» (خسروی، ۱۳۷۴: ۱۷۵).

«در پای کوه زیر درخت‌ها ماند تا شب نیمه شد. آنگاه بالا آمد و به پشت قلعه رفت. بادگیر را یافت، شمشیر را از کمر باز کرده با غلاف به دهانه بادگیر محکم کرد و سر کمند را به آن بسته دست به آن گرفته از روزنه سرازیر شد. پاها را از دو طرف به دیواره بادگیر می‌گذاشت تا از آن خارج شد» (همان: ۲۶۶).

«شمس گفت: عجب پدر مقدسی است که هم زنا می‌کند و هم قتل نفس. باید کاری کنم که بداند به فسق او پی برده‌ام تا مرا آزاد کند. با خود فکر کرد که اول باید این فرغون را دید که چه شکلی است که کشیش چنین بر او فریفته شده است. پس به بازار رفت و قدری شیرینی خرید و به منزل دخترهای تارک دنیا برد و گفت: برای شما نذری کرده بودم اسم خود را گفته بردارید. چون نوبت به فرغون رسید اسم خود را برد. شمس متوجه او شد... پس به خدمت کشیش رفت و گفت: چنین به نظرم آمد که یکی از آنان آبستن است. کشیش چون آن فراست و زیرکی دید از آن ساعت به فکر دفع شر آن مدعی افتاد» (همان: ۴۳۱).

«شمس به بازار رفته دستور قفسی مخصوص برای مرغ‌ها داد. روز بعد که قفس حاضر شد برداشته به خانقاه شیخ رفت. شیخ از دیدن او اظهار وجد و سرور کرد... سپس از آن مرغ‌ها سؤال کرد. شمس گفت در عدن به دست آمد. گویی خدا این‌ها را پیش از وقت برای رهایی پدرم رسانیده است. شیخ پرسید چگونه این‌ها سبب رهایی خواجه می‌شوند؟ شمس گفت: شنیده‌ام نگهبان در خدمت حضرت شیخ اظهار ارادت می‌کند. او را احضار بفرمایید و بگویید این را برای من هدیه فرستاده‌اند برای اشتغال خاطر خواجه ابوالحسن خوب است، بدهید ببرد. شیخ پرسید بعد از بردن نگهبان این مرغ را چه اثر بر آن مترتب خواهد شد؟ گفت شرحی به پدرم نوشته در زیر قفس پنهان کرده‌ام آن را بخواند ترتیب کار رهایی خود را ملتفت می‌شود. شیخ گفت از کجا خواهد دانست که در جوف قفس کاغذی است؟ گفت به خط رمزی که از حضرت شیخ آموخته و بنده را نیز تعلیم داده بر روی قفس نوشته‌ام که ملتفت شود» (همان: ۵۰۲).

۱۲-۳. زنهار دادن

یکی دیگر از وظایف اخلاقی عیاران و جوانمردان، زنهار دادن و بخشش از خطا و گناه دشمنان و دیگران بوده است (زرینی و دیگران، ۱۳۹۶: ۸۹). «اگر پرسند که حروف سپر اشارت به چیست؟ بگو "س" اشارت به سخاوت و "پ" او اشارت به پُردلی و "رای" او اشارت به رضا، یعنی صاحب این قبضه باید که سخی و جوانمرد باشد که در وقت جنگ اگر کسی از وی زنهار خواهد او را زنهار دهد» (کاشفی، ۱۳۵۰: ۳۵۷). این خصیصه، عیار را بر آن می‌دارد تا از خطا و گناه دیگران بگذرد. لذا به کار بستن عفو و شفقت بر مردم از مقتضیات جوانمردی است (زرینی و کاردل ایلواری، ۱۳۹۱: ۱۸۰).

«التاجو بهادر که مردی نیک فطرت و پاک طینت بود، تضرع و معذرت مردم شیراز را پذیرفت و از قتل و غارت اهل شهر چشم‌پوشی کرد. رفیق او تیمور هرچند اصرار کرد که این مردم مقصر و قاتل سپاه سلطان‌اند بگذار تا شهر را غارت کرده، لشکریان و

خود را غنی سازیم. التاجو بهادر نپذیرفت و گفت: این‌ها رعیت سلطان هستند، نباید ولایتی را به تقصیر یک نفر خراب کرد» (خسروی، ۱۳۷۴: ۱۸).

«تا به خود آمدم او (شمس) کارد از مشتم درآورد و بر سینهام نشست. به التماس افتادم. گفت حقیقت را بگویی از قتلت می‌گذرم. من هم حقیقت حال را برایش گفتم و در دست او توبه کردم که دیگر شبگردی نکنم. او هم مشتی زر به من داد که برو کاسی کن و مرخصم کرد» (همان: ۳۱۴).

۱- جدول بسامد انواع مضامین عیاری و تعلیمی شمس و طغرا

جمع	درصد	تعداد	نوع
%۱۰۰	۹/۵۳	۴۶	کوشش در کسب نام
	۴/۵۴	۲۲	راستی در گفتار و کردار
	۱۴/۶۶	۷۱	پابندی به پیمان
	۱۸/۳۸	۸۹	رازداری و حفظ امانت
	۱۵/۰۸	۷۳	نجابت در رفتار
	۷/۰۲	۳۴	شجاعت
	۵/۹۹	۲۹	بخشنده‌گی
	۱/۴۸	۷	رعایت حق نان و نمک
	۵/۵۷	۲۷	مردم دوستی
	۱/۸۵	۹	همت خواستن
	۱۳/۲۲	۶۴	مهارت‌های عملی و ذهنی
	۲/۶۸	۱۳	زنهار دادن

۴. نتیجه‌گیری

با توجه به بررسی‌های انجام شده، عیاران جمعیتی اخلاقی بودند که پیشینه شکل‌گیری آنان به ایران قبل از اسلام می‌رسد. عیاران صدای فریاد خفته‌ی عامه‌ی مردم را با دست زدن

به اقداماتی که از نظر دستگاه حاکم جرم به شمار می‌آید، به حاکمان می‌نمایاندند و با برجسته کردن مواردی مانند مردم‌دوستی، صداقت و راستگویی که جزو هویت فردی و اجتماعی مردم ایران شده، می‌کوشیدند به‌اندازه‌ی توان تأثیرات مثبتی از خود به یادگار گذارند. اگر تصویر و جایگاه عیاران مثبت و دوست‌داشتنی است تا حد زیادی نشانه‌ی خرسندی عامه‌ی مردم از این گروه است. این گروه دارای خصایص اخلاقی چون سخاوت، شجاعت، راستگویی و نظایر آن بودند که این اصول و صفات عیاری را می‌توان در داستان شمس و طغرا به خوبی مشاهده کرد. شمس و طغرا فقط داستانی عاشقانه نیست، بلکه می‌توان گفت یک حماسه‌ی منثور است که متعلق به طبقات متوسط و پایین جامعه و برخوردار از فرهنگ والای انسانی بوده است. در این داستان عیاران و جوانمردان به همه‌ی اصل‌های اخلاقی، انسانی، معنوی و مردمی معتقد و پایبندند و دارای اصول و اوصاف اخلاقی ویژه‌ای هستند. از آنجا که داستان شمس و طغرا، اثری اسلامی و مربوط به ایران بعد از اسلام است، مضامین عیاری اغلب با عرفان و مباحث اسلامی آمیخته شده است. بنابراین می‌توان گفت عیاران و جوانمردان پیش از اسلام به اصول و مبانی انسانی خود پایبند بوده‌اند و با آمدن اسلام خصلت‌های دینی را به اصول و عقاید خویش افزوده و آن را کمال بخشیده‌اند. با توجه به اینکه داستان شمس و طغرا از جمله روایت‌های منثوری است که به‌صورتی گسترده و پویا، ساختار و سازمان اخلاقی و اجتماعی عیاران و آداب و فنون مخصوص آن‌ها را به‌صورت جزئی و دقیق می‌نمایاند و مهم‌تر اینکه در سراسر این روایت، آبخشور و منشأ ایرانی این گروه بیش از هر چیز توجه مخاطب را به خود جلب می‌کند. شایان ذکر است که در کل متن شمس و طغرا، مضامین عیاری و تعلیمی به میزان ۴۸۴ مورد کاربرد داشته که از این تعداد به ترتیب مضامین رازداری و حفظ امانت با بسامد ۸۹ مورد، نجابت در رفتار ۷۳ بار، پایبندی به پیمان و سوگند ۷۱ مورد، مهارت‌های عملی و ذهنی ۶۴ بار و کوشش در کسب نام با بسامد ۴۶ مورد، نسبت به سایر موارد بیشتر آمده است.

منابع

۱. اربابی، علی (۱۳۹۰)، *آیین پهلوانی، جوانمردی و عیاری*، چ ۱، تهران: زوآر.
۲. ارجانی، فرامرز بن خدا داد (۱۳۶۳)، *سمک عیّار*، به کوشش پرویز ناتل خانلری، تهران: فرهنگ ایران.
۳. ابن معمار، ابی عبدالله محمد بن ابی المکارم (۱۹۶۰)، *کتاب الفتوت*، تصحیح مصطفی جواد، بغداد: شفیق.
۴. افشاری، مهران (۱۳۸۲)، *فتوت نامه و رسایل خاکساریه*، چ ۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۵. باستانی پاریزی، ابراهیم (۱۳۴۴)، *یعقوب لیث*، تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا.
۶. بیغمی، محمد بن علی (۱۳۸۱)، *داراب نامه*، تصحیح ذبیح الله صفا، تهران: علمی و فرهنگی.
۷. پناهی، مهین (۱۳۸۸)، «جوانمردی، مترادفها و مؤلفه‌های آن در متون عرفانی»، *پژوهشنامه ادبیات تعلیمی* دانشگاه آزاد واحد دهقان، سال اول، شماره ۴، ۱-۲۲.
۸. جعفرپور، میلاد و علوی مقدم، مهیار (۱۳۹۲)، «مضمون عیاری و جوانمردی و آموزه‌های تعلیمی-القایی آن در حماسه‌های مثنوی»، *فصلنامه متن‌شناسی ادب فارسی*، دوره جدید، شماره ۳، ۱۳-۳۶.
۹. جمالزاده، محمدعلی (۱۳۴۱)، *تقریظ و انتقاد بر دلیران تنگستانی*، محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، تهران: اقبال.
۱۰. حسام‌پور، سعید (۱۳۸۴)، «نقش عیاری در فرهنگ و تمدن ایرانیان»، *مجله مطالعات ایرانی* دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال چهارم، شماره ۸، ۵۴-۷۳.
۱۱. حسینی، مریم (۱۳۸۸)، «آیین فتوت و جوانمردی در حدیقه سنایی در بررسی مأخذ حکایتی از حدیقه»، *فصلنامه زبان و ادب فارسی*، شماره ۴۳، ۱۰۳-۱۱۳.

۱۲. خرّمشاهی، بهاءالدین (۱۳۸۵)، **حافظنامه**، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۳. خسروی، میرزا محمدباقر (۱۳۷۴)، **شمس و طغرا**، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۴. راشد محصل، محمدرضا (۱۳۶۹)، «اشارهٔ توصیفی به برخی از عناصر بنیادی حماسه‌های ملی»، **فصلنامهٔ فرهنگ**، شماره ۷، ۷۹-۱۲۰.
۱۵. رشیدی‌آشجردی، مرتضی (۱۳۷۷)، «عیار عیار در ترازوی لفظ و معنی»، **فصلنامهٔ کیهان فرهنگی**، شماره ۱۴۷، ۶۲-۵۲.
۱۶. زرّینی، علی، سمیع‌زاده، رضا و قافله‌باشی، اسماعیل (۱۳۹۶)، «آیین‌های عیاری و جوانمردی در داستان سمک عیار»، **مجلهٔ مطالعات ایرانی دانشگاه شهید باهنر کرمان**، سال شانزدهم، ۹۵-۷۶.
۱۷. زرّینی، علی؛ کاردل ایلواری، رقیه (۱۳۹۱)، «آیین‌های مشترک سمک عیار با فتوت‌نامهٔ سلطانی»، **فصلنامهٔ عرفان اسلامی**، سال یازدهم، شماره ۴۱، ۱۵۹-۱۹۶.
۱۸. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۳)، **ارزش میراث صوفیه**، تهران: امیرکبیر.
۱۹. سلمی، ابو عبدالرحمن (۱۳۷۲)، **کتاب الفتوت در مجموعه آثار ابو عبدالرحمن سلمی**، با مقدمه و تصحیح نصرالله پور جوادی، تهران: نشر دانشگاهی.
۲۰. شفیع‌کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۶)، **فلندریه در تاریخ (دگردیسی‌های یک ایدئولوژی)**، چ ۱، تهران: سخن.
۲۱. _____ (۱۳۸۴)، «سعدی در سلاسل جوانمردان»، **دو فصلنامهٔ مطالعات عرفانی دانشگاه کاشان**، سال ششم، شماره ۲، ۱۶-۵.
۲۲. شیخلی، سعید صباح ابراهیم (۱۳۶۲)، **اصناف در عصر عباسی**، ترجمهٔ هادی عالم‌زاده، تهران: نشر دانشگاهی.

۲۳. صراف، مرتضی (۱۳۵۲)، رسایل جوانمردان، تهران: انتشارات معین.
۲۴. عنصرالمعالی، قابوس بن وشمگیر (۱۳۷۴)، قابوسنامه، مصحح غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات سخن.
۲۵. عقیفی، ابوالعلاء (۱۳۷۶)، ملامتیه، صوفیه و تصوف، ترجمه نصرت‌الله فروهر، تهران: الهام.
۲۶. قبادی، حسینعلی (۱۳۸۱)، «تأثیر شاهنامه فردوسی بر ادبیات عیاری»، فصلنامه زبان و ادب فارسی دانشگاه تبریز، شماره ۲۰۱، ۶۳-۹۶.
۲۷. قلی‌زاده، خسرو (۱۳۸۸)، فرهنگ اساطیر ایرانی بر پایه متون پهلوی، تهران: نشر پارسه.
۲۸. کاشانی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۷۹)، تحفه الأخوان فی خصایص الفتیان، ترجمه محمد دامادی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۹. کاشفی، ملاحسین واعظ (۱۳۵۰)، فتوت‌نامه سطانی، تصحیح محمدجعفر محجوب، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۳۰. کرین، هانری (۱۳۸۵)، آیین جوانمردی، ترجمه احسان نراقی، چ ۲، تهران: سخن.
۳۱. کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۵)، نامه باستان، چ ۵، تهران: سمت.
۳۲. گیار، مارینا (۱۳۸۹)، سمک عیار (جامعه آرمانی مبتنی بر جوانمردی)، ترجمه عبدالمحمد روح‌بخشان، چ ۱، تهران: کتاب روشن.
۳۳. لوئیزن، لئونارد (۱۳۸۴)، میراث تصوف، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران: نشر مرکز.
۳۴. محجوب، محمدجعفر (۱۳۸۷)، ادبیات عامیانه ایران، به کوشش حسن ذوالفقاری، چ ۷، تهران: چشمه.

۳۵. مختاریان، بهار (۱۳۸۵)، «میره و پیوند آن با جوانمردان و عیاران»، فصلنامه نامه فرهنگستان، سال هشتم، شماره ۱ (پیاپی ۲۹)، ۸۸-۹۸
۳۶. معتمدی، منصور و باخدا، فرزانه (۱۳۹۰)، «طرحی برای بررسی خاستگاه‌ها و ریشه‌های فتوت در ایران»، دو فصلنامه مطالعات اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد، سال چهل و چهارم، شماره ۴، ۵۳-۸۲
۳۷. مهرداد، بهار (۱۳۸۶)، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: نشر آگاه.
۳۸. مؤذن جامی، محمد هدی (۱۳۸۸)، ادب پهلوانی، تهران: ققنوس.
۳۹. مؤذن جامی، محمدمهدی و خالقی مطلق، جلال (۱۳۷۹)، ادب پهلوانی، چ ۱، تهران: قطره.
۴۰. میرعابدینی، حسن (۱۳۸۷)، سیر تحول ادبیات داستانی و نمایشی، تهران: فرهنگستان ادب فارسی.
۴۱. ناتل خانلری، پرویز (۱۳۴۸)، «آیین عیاری»، مجله سخن، دوره ۱۹، شماره ۱، ۱۹-۲۶
۴۲. نفیسی، سعید (۱۳۷۵)، سرچشمه تصوف در ایران، تهران: اساطیر.
۴۳. هینلز، جان (۱۳۸۹)، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: چشمه.

